



## موعظه ها و نامه های رسمی پاپ ژان پل دوم

روشنایی خاورزمین: نامهٔ رسولی پاپ ژان پل دوم به اسقفان،  
کشیشان و ایمانداران به یادبود صد سالگی نامهٔ رسولی پاپ لئوی  
سیزدهم به نام جایگاه خاورزمین

۱). از آن زمان که "خورشیدی تابان" بر فراز ما ظاهر شد (لو ۱: ۷۸)، روشنایی شرق، کلیسای جهانی را روشن کرده است: یعنی عیسای مسیح، خداوند ما، او که تمامی مسیحیان، به عنوان رهایی‌بخش آدمی و امید جهان، به او استغاثه می‌کنند.

این نور، الهام‌بخش پاپ پیشین، لئوی سیزدهم، در نوشتن نامهٔ رسولي Orientalium Dignitas گردید، نامه‌ای که در آن، او در پی نگهداری از سنت‌های شرقی برای تمامی کلیسا بود.

در صدمین سالگرد آن رویداد و ابتکاری که پاپ پیشین، در آن زمان به عنوان کمکی برای بازسازی وحدت با تمامی مسیحیان شرق انجام داد، من نیز مایل‌ام، درخواست مشابهی از کلیسای کاتولیک داشته باشم، کلیسایی که با دانش و تبادل (نظری) که در صدسال گذشته روی داده است، غنی شده است.

از آنجا که باور داریم سنت ارجمند و کهن کلیساهای شرق، بخشی جدایی‌ناپذیر از میراث کلیسای مسیح است، نخستین نیاز کاتولیک‌ها آن است که با آن سنت آشنا شوند، تا به وسیلهٔ آن پرورش یابند و نیز به منظور آنکه هر یک از دو طرف (شرق و غرب)، به بهترین شکل، در فرآیند وحدت، مورد تشویق قرار گیرند.

برادران و خواهران کاتولیک ما در کلیسای شرق به همراه برادران و خواهران راست‌کیش‌مان، از اینکه حاملان زندهٔ این سنت اند، به خوبی آگاه‌اند. اعضای کلیسای کاتولیک سنت لاتین نیز باید به کمال با این گنجینه آشنا شوند و به این ترتیب، به همراه پاپ، اشتیاقی سوزان پیدا کنند برای بیان آنکه: کاتولیک بودن تمامی کلیسا باید به کلیسا و جهان بازگردانده شود، (و آن هم) نه تنها با یک سنت و توسط یک اجتماع کلیسایی در مخالفت با دیگری. دیگر آنکه باشد که ما نیز، طعم کامل میراث کلیسای جهانی را که به شکلی الهی آشکار شده و متمرکز است بچشیم، کلیسایی که در زندگی کلیساهای شرق و غرب محفوظ است و رشد می‌کند.

۲). باشد که نگاه (همگان) به سوی آن نور شرقی (Orientale Lumen) که از اورشلیم می‌تابد (اشع ۶۰: ۱؛ مکا ۲۱: ۱۰) بگردد، شهری که در آن سخن خدا، برای نجات ما انسان شد، یک یهودی " که برحسب تن، از نسل داوود بود" (روم ۱: ۳؛ دوم تیم ۲: ۸)، مُرد و دوباره برخاست. در این شهر مقدس، وقتی روز پنتیکاست فرارسید و " آنان همه در یک جا با هم بودند" (اعم ۲: ۱)، آن مدافع بر مریم و رسولان فرستاده شد.

بشارت از آنجا در جهان گسترده شد، چراکه آنان، سرشار از روح‌القدس "سخن خدا را با جسارت بیان می‌کردند" (اعم ۴: ۳۱). از آنجا، از مادر تمامی کلیساهای انجیل به تمامی امت‌ها موعظه شد، امت‌هایی که بسیاری از آنان به داشتن یکی از رسولان به عنوان نخستین شاهدان خداوند، به خود می‌بالیدند. در آن شهر، بسیاری از متنوع‌ترین فرهنگ‌ها و سنت‌ها در نام خدای یگانه پذیرفته شده بودند (اعم ۲: ۹-۱۱). با نگرستن به این همه از روی احساس دل‌تنگی و سپاسگزاری، این قوت و اشتیاق را پیدا می‌کنیم که برای "هماهنگی در تعدد اصیل اشکال" که همچنان به عنوان آرمان کلیسا باقی می‌ماند، سخت‌تر تلاش کنیم.

۳. یکی از پاپ‌ها که فرزندی از قوم اسلاو بود، مشخصاً با درخواست آن مردمی که دو برادر قدیس یعنی سیریل و متودیوس به سوی آنان رفته بودند، مُنقلب شد. آنان نمونه درخشان رسولان متحد بودند، رسولانی که می‌توانستند در جستجویشان برای مشارکت شرق و غرب، در میان سختی‌هایی که گهگاه این دو جهان را در برابر هم قرار می‌داد، مسیح را موعظه کنند. من همچنین بارها با مخاطب ساختن فرزندان ایمانی و فرهنگی آنها، نمونه فعالیت آنها را یادآور شده‌ام.

اکنون، این ملاحظات باید به منظور تشویق تمامی کلیساهای شرق، با رنگارنگی سنت‌های مختلفشان، گسترش یابند. به برادران و خواهرانمان در کلیساهای شرق می‌اندیشم، با این آرزو که به یاری یکدیگر، قدرت پاسخگویی به پرسش‌های امروز بشر در هر گوشه از جهان را پیدا کنیم. مایل‌ام به میراث آنان در ایمان و زندگی اشاره کنم، با آگاهی از آنکه هیچ تردیدی در پیگیری راه اتحاد وجود ندارد، مسیری که بازگشت‌ناپذیر است همچنان که دعوت خداوند برای اتحاد بازگشت‌ناپذیر است.

ای عزیزان، ما این وظیفه مشترک را داریم: ما باید از شرق و غرب به یکدیگر بگوییم: "صلیب بی‌اثر نشود" (اول قرن ۱ : ۱۷). صلیب مسیح، نباید از قدرت خود تهی شود، چراکه اگر صلیب مسیح از قدرت خود تهی شود، انسان دیگر ریشه‌ای ندارد، دیگر چشم‌اندازی ندارد: او ویران شده است! این فریاد پایان قرن بیستم است. این فریاد رُم، مسکو و قسطنطنیه (مرکز پیشین کلیسای شرق - استانبول امروزی) است. این فریاد جهان مسیحیت است: از آمریکا، از آفریقا، از آسیا، از همه جا. این فریاد مژده‌رسانی نوین است."

چنان که بسیاری از پاپ‌ها در گذشته چنین کرده‌اند، من نیز به کلیساهای شرقی می‌اندیشم، آگاه از این که فرمان اتحاد کلیسا و جستجوی خستگی‌ناپذیر یگانگی مسیحی، هر جا که (این یگانگی) زخم برداشته، خطاب به آنان بود. رشته‌ای خاص ما را در پیوند به یکدیگر نگاه می‌دارد. تقریباً در همه چیز مشترک‌ایم؛ و فراتر از همه، در اشتیاق راستین برای اتحاد.

۴. فریاد زنان و مردانی که معنای زندگی خود را می‌جویند به تمام کلیساهای شرق و غرب می‌رسد. ما در این فریاد، یاری‌خواهی آنانی را می‌بینیم که در جستجوی پدر اند، پدری که او را فراموش کرده و از دست داده اند ( لو ۱۵ : ۱۸-۲۰ ؛ یو ۱۴ : ۸). زنان و مردان امروز از ما می‌خواهند که مسیح را به آنان نشان دهیم، او که پدر را می‌شناسد و او را آشکار کرده است ( یو ۸ : ۵۵ ؛ ۱۴ : ۸-۱۱). ما فراخوانده شده‌ایم تا با فروتنی و مهربانی و در همبستگی کامل با آنان که می‌پرسند، اجازه بدهیم که جهان سوالاتش را از ما بپرسد، ما فراخوانده شده‌ایم تا با سخن و کردار امروزی، گنجینه عظیمی که کلیساهای ما در خزانه سنت‌های خویش از آن نگهداری می‌کنند را نمایش دهیم. ما از خود خداوند می‌آموزیم، که تمام روز کنار راه می‌ایستاد تا با مردم باشد، مردمی که به آنان گوش می‌سپرد و بر حال آنان دل می‌سوزاند وقتی آنان را " همچون گوسفندانی بی‌شبان " می‌دید ( مت ۹ : ۳۶ ؛ مر ۶ : ۳۴). ما باید آن نگاه محبت‌آمیزی را از او بیاموزیم که او با آن - با انتقال آن قدرتی که به تنهایی می‌تواند تمامیت فرد را شفا دهد - آدمیان را با پدر و با خودشان آشتی می‌داد.

این درخواست، کلیساهای شرق و غرب را فرا می‌خواند تا بر آنچه ضروری است تمرکز کنند: " ما نمی‌توانیم در برابر مسیح، آن خداوند تاریخ، آنگونه که در طول هزاره‌ی دوم متأسفانه از هم جدا بوده‌ایم، حاضر شویم. این جدایی‌ها باید به نزدیکی و هماهنگی تبدیل شوند؛ این زخم‌های مسیر یگانگی مسیحی باید شفا پیدا کنند." ما باید با فرا رفتن از ضعف‌هایمان به او رو کنیم، آن یگانه آموزگار، تا با مشارکت در مرگ او خود را از آن وابستگی رَشک‌آمیز به احساسات و خاطرات برهانیم، رهایی، نه از آن کارهای عظیمی که خداوند برای ما کرده است، بلکه از امور انسانی گذشته‌ای که هنوز بر قلب‌های ما سنگینی می‌کنند. باشد که روح، نگاه ما را پاک کند تا که با هم به سوی انسان امروز دست دراز کنیم، انسانی که در انتظار مژده است. اگر ما پاسخی هماهنگ، روشن‌گر و زندگی‌بخش به انتظارات و رنج‌های جهان بدهیم، آنگاه مشارکتی راستین در اعلام مؤثر انجیل در میان مردم زمانه خود خواهیم داشت.

## یکم: شناخت شرق مسیحی

### یک تجربه ایمانی

(۵). " شرق و غرب در مطالعه حقیقت آشکار شده، از روش‌ها و رویکردهای متفاوتی برای درک و اعتراف امور الهی بهره برده‌اند. پس شگفت‌آور نیست اگر سنتی، گاه برخی از جنبه‌های راز مکاشفه را، نسبت به سنت دیگر، کاملتر ستایش کند، یا آنها را بهتر بیان کند. در چنین مواردی، این قاعده‌های رنگارنگ خداشناختی باید بیشتر مکمل یکدیگر در نظر گرفته شوند و نه در تضاد با هم."

من با بررسی پرسش‌ها و آرمان‌ها و تجربه‌هایی که به آنها اشاره کردم، به میراث مسیحی کلیسای شرق می‌اندیشم. میل ندارم که این میراث را توصیف یا تفسیر کنم: من به کلیساهای شرق گوش می‌سپارم که می‌دانم خود مفسران زنده گنجینه سنتی هستند که نهبان آن‌اند. در این ژرف‌اندیشی، عناصر بسیار مهمی برای درک کاملتر و همه‌جانبه تجربه مسیحی در برابر چشمان من ظاهر می‌شوند. این عناصر می‌توانند پاسخ مسیحی کامل‌تری به چشمداشت‌های زنان و مردان امروز بدهند.

به راستی در مقایسه با هر فرهنگ دیگر، شرق مسیحی، نقشی یگانه و ممتاز به عنوان ترتیب اصلی جایگاه تولد کلیسا دارد. سنت مسیحی شرق، دربردارنده شیوه‌ای از پذیرش و درک و زیستن ایمان در خداوند عیسی است. به این معنی، بسیار به سنت مسیحی غرب نزدیک است که از همان ایمان زاده شده و با آن پرورش یافته است. با این وجود به طرز شایسته و ستودنی از سنت دوم متمایز است، چراکه مسیحیان شرق، از شیوه خود در درک و دریافت برخوردارند و بنابراین راهی اصیل برای زیستن رابطه‌شان با منجی دارند. در اینجا با احترام و دل‌نگرانی می‌خواهم و رای تعیین این یا آن نکته الهیاتی خاص، که در طول سده‌ها در بحث‌های جدلی میان شرق و غرب پدیدار شده است، به عمل پرستشی که این کلیساها انجام می‌دهند نزدیک شوم.

شرق مسیحی از آغاز ثابت کرده است که شامل غنای اشکال مختلفی است که قادر اند خصوصیات ویژه هر فرهنگ را با احترام تمام برای هر اجتماع خاص بپذیرند. ما تنها می‌توانیم خدا را با احساسی ژرف برای تنوع شگفتی که او با آن چنین طرح غنی و رنگارنگی از اجزای متفاوت را شکل داده است، سپاس گوئیم.

۶. برخی ویژگی‌های سنت روحانی و الهیاتی مشترک در میان کلیساهای شرقی گوناگون، در مقایسه با تعلیم دریافت شده در سرزمین‌های غربی در انتقال انجیل، حساسیت خود را نشان می‌دهند. شورای دوم واتیکان آنها را چنین خلاصه می‌کند: " همه می‌دانند که مسیحیان شرق، آیین‌های فیض بخش و به ویژه راز آیین سپاسگزاری، یعنی سرچشمه زندگی مسیح و بیعانه جلال آینده را با چه محبتی برگزار می‌کنند. در این راز، ایماندارن به همراه اسقفان خود، از راه پسر، یعنی آن سخن‌تن یافته که رنج بُرد و جلال یافت، در فروبارش روح القدس، به خدای پدر دسترسی دارند. و بنابراین " سهیم شدن در ذات الهی " (دوم پط ۱ : ۴) به مشارکت با سه گانه اقدس در می‌آیند. " این ویژگی‌ها، توصیف کننده چشم‌انداز شرقی فرد مسیحی است. هدف او شرکت در ذات الهی است از راه مشارکت با راز سه گانه اقدس. در این دیدگاه که الهیات شرق آنرا پس از ایرنائوس قدیس اهل لیونز، ارائه کرد و در میان پدران کلیسای کاپادوکیه منتشر گردید، " پادشاهی " پدر، بر اساس طرح الهی، درست به اندازه مفهوم نجات برجسته است.

شرکت در زندگی سه گانه اقدس، با آیین عبادی و به شیوه‌ای خاص از راه آیین سپاسگزاری یعنی راز مشارکت با تن جلال یافته مسیح و بذریه جاودانگی صورت می‌گیرد. در الهی‌سازی و به ویژه در آیین‌های فیض بخش، سنت شرقی، نقش بسیار خاصی به روح القدس می‌دهد: از راه قدرت روح که در آدمی ساکن است، الهی شدن، از قبل بر زمین آغاز می‌شود؛ یعنی مخلوق دگرگونی یافته و پادشاهی خدا افتتاح می‌شود.

تعلیم پدران کاپادوکیه درباره الهی شدن به سنت تمامی کلیساهای شرق راه یافت و اینک بخشی از میراث مشترک آنان است. این امر را می‌توان در اندیشه‌ای که ایرنائوس قدیس در پایان قرن دوم بیان کرده است خلاصه کرد: «خدا انسان شد تا باشد که انسان نیز خدا گردد.» این خداشناسی الهی شدن، به عنوان یکی از دستاوردهایی که به ویژه نزد کلیسای شرق گرامی است، باقی می‌ماند.

در این مسیر الهی شدن، آنان که با فیض و تعهد به راه نیکی " بیشتر به شباهت مسیح " درآمده اند، پیش از ما قرار دارند یعنی شهیدان و قدیسان. و مریم مقدس نیز روی هم رفته جایگاهی ویژه در میان آنان دارد. نهال عیسی از او جوانه زد ( اشع ۱۱ : ۱). تصویر او تنها تصویر مادری نیست که در انتظار ما به سر می‌برد بلکه آن پاک‌ترین است - او تحقق بسیاری از پیش تصویرهای عهد قدیم است - که شمایل کلیسا و نماد و پیش‌بینی انسانیت تحول یافته با فیض است، نمونه و امید پابرجایی است برای تمامی آنانکه به سوی اورشلیم آسمانی گام بر می‌دارند.

شرق، با وجود بیان مؤکد واقعیت سه گانه اقدس و آشکار کردن آن در حیات آیینی، ایمان به یگانگی طبیعت الهی را به این واقعیت پیوند می‌زند که جوهر الوهیت درک‌ناپذیر است. پدران کلیسای شرق همواره ادعا کرده اند که شناخت چپستی خدا، امری غیر ممکن است؛ تنها می‌توان دانست که او هست، از آنجا که او خود را در تاریخ نجات به عنوان پدر و پسر و روح القدس آشکار کرده است.

این معنای بیان‌ناپذیر بودن واقعیتِ الهی در برگزاری آیینِ سپاسگزاری بازتاب پیدا می‌کند، یعنی آنجا که تمامی ایماندارانِ شرقِ مسیحی، حسّ راز را به شدت احساس می‌کنند.

افزون بر این، غنای آن دسته از سنت‌های روحانی که به ویژه در زندگی رهبانی نمود پیدا می‌کنند، در شرق یافت می‌شود. معنویت رهبانی در شرق، از دورانِ پرشکوه پدرانِ مقدس شکوفا شد که بعدها در جهان غرب جاری شده، در آنجا سرچشمه‌اش فراهم کرد که زندگی رهبانی (سنت) لاتین از آن برخاسته و همواره از آن تازگی و نیروی حیات گرفته است.

بنابراین، جداً پیشنهاد می‌شود که کاتولیک‌ها بیشتر از غنای پدرانِ شرق بهره برداری کنند، غنایی که تمامیتِ آدمی را به تعمق در رازهای الهی بر می‌انگیزد.

## انجیل، کلیساها و فرهنگ

۷. چنانکه دیگر بار اشاره کرده‌ام، یکی از نخستین ارزشهای عظیمی که به ویژه در شرقِ مسیحی تجسم یافته است، توجه به مردم و فرهنگ آنها است، به این منظور که سخنِ خدا و ستایش او در هر زبانی طنین‌انداز شود. من در نامهٔ کلیسایی خودم با عنوانِ *Slavorum Apostoli* به این موضوع پرداخته‌ام، آنجا که اشاره کردم که سیریل و متودیوس "خواستند تا از هر جهت مانند آنانی باشند که انجیل را برای آنان می‌بردند؛ آنان آرزو داشتند تا بخشی از آن مردم باشند و در همه چیز در سرنوشتِ آنان سهیم شوند"؛ در اینجا "مسألهٔ یک آموزش دینی نوین در میان بود."

با این کار، آنان رویه‌ای را در شرقِ مسیحی گسترش دادند: "سیریل و متودیوس قدیس، با تجسم‌بخشیدن به انجیل در فرهنگ بومی مردمی که به آنان مژده می‌رساندند، به طرز خاص، شایستهٔ شکل‌دهی و پرورش دادن همان فرهنگ و حتی فرهنگ‌های بسیار بودند. آنان احترام و رعایت فرهنگ‌ها را با اشتیاقِ یگانگی کلیسا، که به طرز خستگی‌ناپذیر در پی انجام آن بودند در هم آمیختند.

رویهٔ این دو برادرِ اهل تسالونیک در مسیحیتِ باستان، نمایندهٔ شیوهٔ نوعی بسیاری از کلیساها است: مکاشفهٔ الهی به طرز رضایت‌بخش اعلام می‌شود و هنگامی که مسیح به زبانِ مردمانِ گوناگون سخن می‌گوید به تمامی درک‌شدنی می‌شود، و آنان می‌توانند متون مقدس و آیینِ عبادی را به زبانِ خود و با اصطلاحاتِ خود، همچون تکرار شگفتی‌های پنتیکاست، بخوانند.

از این نمونه می‌آموزیم که اگر بخواهیم از بازگشتِ خاص‌گرایی (نظریهٔ رستگاریِ خاصان) و به همان اندازه از ملت‌باوری افراطی دوری کنیم، باید دریابیم که اعلامِ انجیل باید عمیقاً ریشه در مشخصهٔ هر فرهنگ داشته و در همگرایی، راه را به سوی عمومیت بگشاید، که این امر شاملِ تبادلی است به منظور غنای دوسویه.

## میانِ خاطره و انتظار

۸). امروز، ما بیشتر خود را زندانیانِ زمانِ حال احساس می‌کنیم، از این رو که آدمی آگاهی از تعلق به تاریخی را که پیش از او بوده و در پی او می‌آید را از دست داده است. این تلاش برای جای دادنِ خود میانِ گذشته و آینده- با قلبی سپاسگزار از مزایای به دست آمده و موردِ انتظار- با یک احساسِ قطعیِ تداوم که نامِ سنت و انتظارِ آخروی را به خود می‌گیرد، به ویژه از سوی کلیساهای شرق انجام می‌شود.

سنت، میراثِ کلیسای مسیح است. این خاطرهٔ زندهٔ آن یگانه برخاسته است که رسولان، او را دیده و بر او شهادت داده اند، رسولانی که خاطرهٔ زندهٔ او را در خطِ سیری ناگسسته به جانشینانِ خود منتقل کردند، خطِ سیری که با جانشینیِ رسولی از راهِ دست‌گذاری ضمانت شده تا به اسقفانِ امروز رسیده است. این در میراثِ تاریخی و فرهنگی هر کلیسا بیان شده است و گواهیِ شهیدان، پدران و قدیسان و به همان اندازه، ایمانِ زندهٔ تمامی مسیحیان در طولِ سده‌ها تا روزگارِ ما، آن را شکل داده است.

این تکرارِ بی‌تغییرِ قاعده‌ها نیست، بلکه میراثی است که قلبِ اصیل و زندهٔ مژده‌رسانِ خود را حفظ می‌کند. این سنت است که کلیسا را در برابرِ این خطر که تنها عقایدِ متغیّر را گرد آورَد، حفظ کرده، اطمینان و پیوستگیِ آن را تضمین می‌نماید.

وقتی کارکردها و سنت‌های متعلق به هر کلیسا قطعاً تغییرناپذیر انگاشته شوند، این خطرِ قطعی هست که سنت، سیمای آن واقعیتِ زنده‌ای که می‌بالد و پرورش پیدا می‌کند را از دست بدهد، همان واقعیتی که روح، آن را به طرزی خاص ضمانت می‌کند، چراکه چیزی برای گفتن به مردم هر روزگار دارد.

همچنان که آنان که متون مقدس را می‌خوانند، آن را به طرزِ فزاینده‌ای درک می‌کنند، ایمانداران با وفاداری و تداوم (حضورِ خود)، هر عنصرِ دیگرِ میراثِ زندهٔ کلیسا را به طرزِ فزاینده‌ای درک کرده، آن را با مشارکت‌های تازه غنی می‌سازند. تنها یک همسانیِ دینی در عینِ اطاعتِ ایمانی، نسبت به آنچه کلیسا آن را سنت می‌خواند، سنت را توانا خواهد ساخت تا در فرهنگ‌ها، اوضاع و موقعیت‌های تاریخی گوناگون تجسم پیدا کند.

سنت نه هرگز دلتنگی محض برای چیزها و شکل‌های گذشته است و نه حسرت برای برتری‌های از دست رفته، بلکه خاطرهٔ زندهٔ عروس است، که به وسیلهٔ محبتِ ساکن در او، جاودانه شاداب است.

اگر سنت ما را در امتدادِ گذشته قرار می‌دهد، انتظارِ آخروی (قلب) ما را به رویِ آیندهٔ خدا می‌گشاید. هر کلیسا باید در برابرِ وسوسهٔ قطعیت بخشیدنِ به آن چه می‌کند، و بنابر این در برابرِ ستایش و یا خود را تسلیمِ غم کردن، مقاومت نماید.

اما زمان از آن خداوند است و هر آنچه در زمان انجام می‌شود نمی‌تواند به عنوانِ پُریِ ملکوت شناخته شود، پُری‌ای که همواره یک هدیهٔ رایگان است. خداوند عیسی آمد که در راهِ ما جان بدهد و از مردگان برخواند، درحالی‌که که آفرینشی که در امید، نجات یافته، هنوز از دردِ زه در رنج است (روم ۸ : ۲۲). خداوند خود باز می‌گردد تا جهان را به پدر تقدیم کند (اول قرن ۱۵ : ۲۸). کلیسا این بازگشت را می‌طلبد و راهبان و دینداران نخستین شاهدانِ آن اند.

شرق، واقعیتِ سنت و انتظار را به شیوه‌ای زنده ارائه می‌کند. به ویژه سراسر آیینِ عبادی آن یادآوریِ رستگاری و طلبِ بازگشتِ خداوند است. و اگر سنت به کلیساها می‌آموزد که به آنچه آنها را متولد ساخته است وفادار باشند، انتظارِ آخری آنان را و می‌دارد تا آن چیزی باشند که هنوز کاملاً به آن تبدیل نشده‌اند، یعنی آنچه خداوند از آنان می‌خواهد که باشند، و به این ترتیب همواره در جستجوی راههای تازه وفاداری، بر بدبینی چیره شوند چرا که آنان برای امیدِ خداوند تلاش می‌کنند که هرگز (کسی را) ناامید نمی‌کند.

ما باید به مردم زیباییِ خاطره را نشان دهیم، آن قدرتی را که از جانبِ روح به سوی ما می‌آید و ما را به شاهدان تبدیل می‌کند چرا که ما فرزندانِ شاهدان هستیم؛ ما باید آنچه را که روح در تاریخ شکل داده است به آنان بچشانیم؛ ما باید نشان دهیم که دقیقاً سنت است که آنان را حفظ کرده است، و به این ترتیب به آنان که بدون دیدن نتیجه ظفرمندانۀ تلاشهایشان در راهِ نیکی (همچنان کوشش می‌کنند)، این امید را بدهیم که کسانی دیگر، زحماتِ آنان را به ثمر خواهند رساند؛ پس آدمی کمتر احساسِ تنهایی خواهد کرد، و کمتر در گنجِ تنگِ دستاوردهای شخصی‌اش محدود خواهد شد.

## رهبانیت به عنوان نمونه‌ای از زندگی تعمیدی

۹). مایلم اکنون از منظرِ فرصتی خاص به چشم‌اندازِ گستردهٔ مسیحیتِ شرق بنگرم، که دیدنِ بسیاری از خصوصیاتِ آن را ممکن می‌سازد: یعنی رهبانیت.

رهبانیت در شرق اتحادی عظیم را نگاه داشته است. رهبانیتِ شرق مانندِ غرب، گسترشِ اشکالِ گوناگونِ زندگیِ رسولی را تجربه نکرده است. نموده‌های گوناگونِ زندگیِ رهبانی، از دیرنشینِ محض که پاخومیوس و بازیل آن را شکل دادند تا زندگیِ سخت زاهدانۀ آنتونی و ماکاریوسِ مصری، بیشتر با مراتبِ مختلفِ سفرِ روحانی تطابق دارند تا با انتخابِ میانِ وضعیت‌های گوناگونِ زندگی. هر رویداد، هر شکلی که به خود بگیرد، بر رهبانیت بنا شده است.

وقتی فراخوانِ خداوند همه جانبه است، چنان که در زندگیِ رهبانی چنین است، آنگاه فرد می‌تواند به بلندترین جایی که حساسیت، فرهنگ و معنویت می‌توانند آن را بازگو کنند، برسد. این حتی در موردِ کلیساهای شرق درست‌تر است، کلیساهایی که رهبانیت برای آنها یک تجربهٔ ضروری بوده و امروز که آزار تمام شده و دل‌ها می‌توانند آزادانه به سوی آسمان برافراشته شوند، هنوز دیده می‌شود که در آنها شکوفا است.

دیر، یک جایگاهِ نبوتی است که در آن آفرینش به ستایشِ خدا تبدیل می‌شود و فرمانِ استوار در محبت زیستن، آرمانِ همزیستیِ انسانی می‌شود؛ این آنجا است که موجودِ انسانی خدا را بدونِ مانع و محدودیت می‌جوید، و با حمل کردنِ مردم در قلبِ خود و یاری کردنِ آنان در جستجوی خدا، به مرجعی برای همهٔ آنان تبدیل می‌شود.

همچنین مایل‌ام به گواهیِ درخشانِ راهبه‌ها در شرقِ مسیحی اشاره کنم. این شهادت، حتی با درهم شکستنِ ذهنیتِ دورانِ خود، مثالی از ارزش‌بخشیِ کاملِ کلیسا به آن چیزی که به‌ویژه زنانه است، ارائه کرده است.



در خلال آزارهای اخیر، به ویژه در کشورهای اروپای شرقی، وقتی بسیاری از دیرهای مردان به اجبار بسته شد، رهبانیت زنانه، مشعل زندگی رهبانی را روشن نگاه داشت. عطیه راهبه‌ها با ویژگی‌های خاص خود، نشانه‌ای دیدنی است از مادرانگی خدا که متون مقدس اغلب به آن اشاره می‌کنند.

بنابراین من به منظور شناختن آن ارزشهایی که احساس می‌کنم امروز بسیار برای نمایاندن مشارکت شرق مسیحی در سیر کلیسا به سوی ملکوت مهم اند، به رهبانیت می‌نگرم. با آنکه این عناصر، گاه نه منحصر به رهبانیت و نه منحصر به میراث کلیسای شرق اند، اما پیایی معنای ضمنی ویژه‌ای پیدا کرده اند. وانگهی، ما در پی یافتن انحصاری‌ترین چیزها نیستیم، بلکه در آنچه یکتا روح، به یکتا کلیسای مسیح الهام کرده است، به دنبال غنای دو سویه ایم.

رهبانیت همواره روح کلیساهای شرق بوده است: نخستین راهبان مسیحی در شرق زاده شدند و زندگی رهبانی بخشی جدایی‌ناپذیر از روشنائی شرق بوده است که از سوی پدران بزرگ کلیسای جدانشده به غرب رسیده است. ویژگی مشترک قدرتمندی که تجربه رهبانی شرق و غرب را به یکدیگر پیوند می‌زند، آنرا به پلی شگفت‌انگیز از یاوری تبدیل می‌کند، جایی که یگانگی، چنان که در عمل زیسته می‌شود، حتی درخشان‌تر از آنچه ممکن است در گفتگوی میان کلیساها به نظر برسد، ظاهر می‌شود.

## میان کلام و آیین سپاسگزاری

۱۰). رهبانیت به شیوه‌ای خاص نشان می‌دهد که زندگی، میان دو قطب در نوسان است: سخن خدا و آیین سپاسگزاری. این به آن معنا است که رهبانیت حتی در زاهدانه‌ترین شکل‌هایش، پاسخی شخصی است به دعوتی فردی، درحالی‌که رویدادی کلیسایی و اجتماعی (نیز) است.

نقطه شروع برای راهب، کلام خدا است، کلامی که فرا می‌خواند، دعوت می‌کند، شخصاً احضار می‌کند، همچنان که برای رسولان روی داد. وقتی کلام کسی را لمس می‌کند، اطاعت زاده می‌شود، یعنی این شنیدنی است که زندگی را دگرگون می‌کند. راهب هر روز با نان کلام تغذیه می‌کند. بدون آن، راهب مرده است و دیگر چیزی ندارد تا به برادران و خواهران خود منتقل کند، چراکه کلام، خود مسیح است، یعنی همان کس که راهب فراخوانده شده است تا از او پیروی کند.

او حتی وقتی با برادرانش نیایشی را که زمان را تقدیس می‌کند، می‌سراید، به جذب کردن کلام ادامه می‌دهد. سرودخوانی آیین سپاسگزاری که بسیار غنی است و تمامی کلیساهای شرق مسیحی می‌توانند به درستی به آن افتخار کنند، چیزی نیست مگر امتداد سخنی که خوانده، درک و جذب شده و سرانجام سروده شده است؛ آن سرودها به میزان زیادی تفسیرهای عالی متون مقدس اند، که از صافی تجربه افراد و اجتماع (کلیسایی) گذشته اند و شخصی شده اند.

راهب با ایستادن در برابر ورطهٔ رحمتِ الهی، تنها می‌تواند آگاهی خودش را از نداری شدید اعلام کند که بی-درنگ به درخواستِ کمک و فریادی از شادی برای یک رستگاریِ هرچه بزرگتر تبدیل می‌شود، چراکه چنین رستگاری‌ای از (منظر) ورطهٔ بیچارگیِ خودِ او باورنکردنی است. از این رو است که طلبِ بخشش و ستایشِ خداوند، بخشِ اصلیِ نیایشِ آیینِ سپاسگزاری را تشکیل می‌دهد.

فردِ مسیحی در شگفتیِ این دوگانگی غرق می‌شود، آخرین دوگانگی از یک سلسلهٔ بی‌پایان، که همهٔ آنها با قدردانی به زبانِ آیینِ سپاسگزاری برجسته می‌شوند؛ باکره‌ای فرزند به دنیا می‌آورد؛ آنکه خود زندگی است، از راهِ مُردن برای همیشه بر مرگ غلبه می‌کند؛ شخصی با جسمِ انسانی بر فرازِ آسمان‌ها بر دستِ راستِ پدر نشسته است. آیینِ سپاسگزاری یک قطبِ این تجربهٔ نیایشی است، قطبِ دیگر آن به شکلی پایدار به کلامِ پیوسته است، چراکه آنجا جایگاهی است که تجربهٔ آسمانی تبدیل شدنِ کلام به تن و خون، در آن روی می‌دهد.

ذاتِ باطنیِ کلیسا در آیینِ سپاسگزاری آشکار می‌شود، یعنی اجتماعی از آنان که به گردهماییِ فراخوانده شده‌اند تا موهبتِ آن کس را که (همزمان) تقدیم می‌کند و تقدیم می‌شود را جشن بگیرند: آنان با شرکت در رازهایِ مقدس، در پیش‌بینیِ تجربهٔ الهی شدن، در رشتهٔ اینک ناگسستنیِ مسیح، که الوهیت و انسانیت را به هم پیوند زده است، به "خویشاوندانِ" مسیح تبدیل می‌شوند.

اما آیینِ سپاسگزاری همچنین، چیزی است که پیش‌بینی کنندهٔ روابطِ آدمیان و امورِ اورشلیمِ آسمانی است. و به این ترتیب طبیعتِ آخرت‌شناختیِ خود را به کمال نشان می‌دهد: راهب به عنوانِ نشانهٔ زندهٔ این انتظار، را در آیینِ عبادی استغاثهٔ کلیسا ادامه داده و به آن تحقق می‌بخشد، کلیسا یعنی آن عروس که التماسِ بازگشتِ داماد را در ماراناتا (سرود طلبِ بازگشتِ خداوند)، نه تنها با کلام بلکه با تمامِ زندگی‌اش، پیوسته تکرار می‌کند.

## یک آیینِ عبادی برای تمامی بشر و برای تمامی جهان

(۱۱). در تجربهٔ آیینِ عبادی، عیسای خداوند، به ویژه در متونِ مقدس، نوری است که راه را روشن می‌کند و شفافیتِ جهان را آشکار می‌نماید. رویدادهای گذشته، در مسیح معنا و کمالِ خود را پیدا می‌کنند و آشکار می‌شود که آفرینش چیست: مجموعه‌ای که کمال و هدف خود را تنها در آیینِ عبادت می‌یابد.

از این رو است که آیینِ عبادی، آسمانِ روی زمین است و در کلامی که به تن تبدیل می‌شود، با قابلیتِ نجات-بخش در مادهٔ نفوذ می‌کند، قابلیتِی که به تمامی در آیین‌ها بیان می‌شود: در آنجا آفرینش، قدرتی که از جانبِ مسیح به او ارزانی شده را به هر فرد منتقل می‌سازد. بنابراین خداوند، که در رودِ اُردن غوطه‌ور شد، قدرتی را به آنها منتقل می‌کند که آنها را به آبِ شستشوی تولدِ تعمیدی تبدیل می‌کند.

در این چهارچوب، نیایشِ عبادی در شرق، گنجایشی عظیم در زمینهٔ درگیرکردنِ فردِ انسانی با تمامیتِ خویش را از خود نشان می‌دهد: راز، در بلندایِ مضمونِ خود و همچنین در گرمایی که در قلبِ انسانیتِ نجات‌یافته بیدار می‌کند، سروده می‌شود. در عملِ مقدس، حتی جسمانیتِ نیز به نیایش و زیباییِ فراخوانده می‌شود، که در شرق

یکی از محبوب‌ترین نام‌ها است برای بیان هماهنگی الهی و الگوی انسانیتِ دگرگون شده که همه‌جا ظاهر می‌شود: در شکلِ کلیسا، در صداها، در رنگ‌ها، در نورها و در رایحه‌ها.

زمانِ طولانیِ مراسم، التماس‌های مکرر و همه چیز بیانگر همذات‌پنداریِ تدریجی با رازی است که فرد با تمامیتِ وجودش آن را برگزار می‌کند. بنابراین نیایشِ کلیسا، از پیش به شرکت در آیینِ نیایشِ آسمانی تبدیل می‌شود، یعنی پیش‌بینیِ سعادتِ جاودانی.

این درگیر شدنِ کاملِ فرد با جنبه‌های منطقی و احساسی‌اش در "خلسه" و در فطری بودن، به شدت مطلوب است و راهی است شگفت‌انگیز برای درکِ معنایِ واقعیت‌های آفریده شده: این‌ها نه یک قطعیت اند و نه لانه گناه و شرارت. در آیینِ عبادی، چیزها ذاتِ خود را به عنوانِ هدیه‌ای از جانبِ آفریدگار به انسانیت، آشکار می‌کنند: "خدا تمامی آنچه آفریده بود را دید و هان، بسیار نیکو بود" (پید ۱ : ۳۱). گرچه این به تمامی نشانِ غمناکِ گناه را بر خود دارد، که بر دوشِ تن سنگینی می‌کند و شفافیتِ آن را کدر می‌نماید، آن دیگری در تنیافت رستگار گردیده و به تمامی "خدا-نام" می‌شود، یعنی می‌تواند ما را در تماسِ با پدر قرار دهد. این دارایی، در رازهای مقدس، یعنی آیین‌های فیض‌بخشِ کلیسا از همه جا آشکارتر است.

مسیحیت ماده را نفی نمی‌کند. بلکه جسمانیت با تمامی ارزشِ خود، در کارِ نیایشی در نظر گرفته می‌شود، جسمانیتی که ذاتِ باطنیِ بدنِ آدمی به عنوانِ معبدِ روح، از راهِ آن آشکار شده و با خداوند عیسی که خود برای نجاتِ جهان تن گرفت، یگانه است.

به هر روی این به معنای تجلیل از تمامی چیزهای فیزیکی نیست، چراکه همه ما به خوبی، آشوبی را که گناه در هماهنگی وجود انسانی ایجاد کرد می‌شناسیم. آیینِ عبادی، آشکار می‌کند که تن، به وسیلهٔ رازِ صلیب، در فرآیندِ دریافتِ روح و تبدیل هیأت است: مسیح بر کوهِ تابور بدنِ خویش را تابان نمود، پدر آن را همچنان دوباره تابان می‌خواهد.

از آنجا که تمامی جهان به شروعی تازه در خداوند عیسی فراخوانده شده است، از واقعیتِ دنیوی انتظار می‌رود که سپاسگزار باشد. این مفهوم بیانگر آموزه‌ای متوازن و شگفت دربارهٔ جایگاه، حرمت، و هدفِ آفرینش و به ویژه بدنِ آدمی است. تنِ آدمی با نفی هرگونه دوگانه‌باوری و هر تفکرِ لذت‌جویی به عنوانِ هدف، تبدیل به جایگاهی نورانی از فیض و بنابراین تماماً انسانی می‌شود.

برای آنان که در جستجویِ یک رابطهٔ معنادار با خویشان و جهان اند، که اغلب با طمع و خودخواهی تحریف شده است، آیینِ عبادی راه را برای هماهنگیِ انسانِ نوین آشکار می‌کند، و از او دعوت می‌کند تا به استعدادی که جهان آفریده برای آیینِ سپاسگزاری در خود دارد احترام بگذارد. به اینکه سرنوشتِ جهان آن است که در آیینِ سپاسگزاریِ خداوند پذیرفته شود، در فصیح او که در قربانیِ قربانگاه حاضر است.

## نگاهی روشن به کشفِ خویشتن

۱۲). راهب، نگاهِ خود را به مسیح، خدا و آدمی می‌دوزد. او در چهرهٔ زخمی مسیح، آن مردِ غمها، اعلامِ پیشگویانهٔ چهرهٔ تبدیل یافتهٔ مسیحای رستاخیز کرده را می‌بیند. مسیح، خود را بر چشمی که تعمق می‌کند، آشکار می‌کند، همچنان که خود را برای زنانِ اورشلیم آشکار کرد که بالا رفته بودند تا در نمایشِ رازآمیزِ جُلجتا تعمق کنند. راهب با تعلیم دیدن در چنین مکتبی، به تعمق بر مسیح در گوشه‌های پنهانِ آفرینش و در تاریخِ بشریت خو می‌گیرد، تعمقی که از آن پس، از منظرِ همذات‌پنداری با تمامیتِ مسیح درک می‌شود.

این نگاه، به شکلی فزاینده با مسیح هم‌نوا می‌شود و به این ترتیب جدایی از امورِ بیرونی را می‌آموزد، جدایی از آشوبِ حواس، از تمامی آنچه آدمی را از آزادی در چنگِ روح-بودن باز می‌دارد. او با گام برداشتن در این مسیر، در فرایندِ پیوستهٔ دگرگونی، با مسیح آشتی داده می‌شود: در آگاهی از گناهِ خویش و از دوری‌اش از خداوند که به یک پشیمانی صمیمانه تبدیل می‌شود، که نمادی است از تعمیدِ خودِ او در اشک‌های شفا بخش؛ در سکوت و آرامشِ درونی، که او جُسته و به او ارزانی شده، یعنی آنجا که او می‌آموزد که ضربانِ قلبش را با از میان بردنِ تمامی دوگانگی‌ها و ابهام‌ها، با ضربانِ روح هماهنگ سازد.

اگر راهب باور کند که اینها میوه‌های تلاش‌های زاهدانهٔ خودِ او است، این فرآیندِ هرچه ملایم‌تر و پرهیزگارتر شدن و برای خود شفاف‌تر شدن، می‌تواند سبب شود که او در دامِ غرور و ناسازگاری گرفتار شود. بنابراین بصیرتِ روحانی در تذهیبِ پیوسته، او را فروتن و افتاده می‌سازد، آگاه از آنکه او تنها می‌تواند بخشهایی از حقیقتی که او را لبریز می‌کند را درک نماید، چرا که این موهبتِ آن یگانه همسر است، که خود به تنهایی رسیدن و شادمانی است. شرق به آن کسی که معنای زندگی را جستجو می‌کند، این مکتب را ارائه می‌کند که به فرد می‌آموزد خود را بشناسد و بگذارد عیسی او را آزاد کرده، محبت نماید، عیسیایی که می‌گوید: " به نزد من آید ای تمامی زحمتکشان و گرانباران که من شما را آسایش خواهم بخشید" (مت ۱۱ : ۲۸). او به آنانکه در پی شفای درونی هستند می‌گوید که به جستجو ادامه دهند: اگر نیتِ آنان درست و راهشان صادقانه باشد، در پایان، چهرهٔ پدر، چنان که در ژرفای قلبِ آدمی حک شده است، خود را به ایشان خواهد شناساند.

## پدري در روح

۱۳). راهِ یک راهب عموماً با تلاش‌های فردی مشخص نمی‌شود. او به پدرِ آسمانی رو می‌کند، پدری که او خود را با اعتمادِ پسرانه به دستانِ او می‌سپارد، با این اطمینان که پدریِ مهربانانه و دشوارِ خداوند در او نمایان شود. این تصویر به رُهبانیتِ شرقی یک انعطاف‌پذیری شگفت‌انگیز می‌بخشد: در واقع راهِ هر راهب از راهِ مداخلهٔ پدرِ آسمانی در زمانها، ضربانها و راه‌های جُستنِ خداوند، به شدت شخصی است. به ویژه از آن رو که پدرِ آسمانی، رشتهٔ هماهنگ کننده است، رُهبانیت به بیشترین تنوعِ زندگی‌های دیرنیشینی و زاهدانه اجازهٔ بروز داده است. بنابراین رُهبانیت در شرق توانسته است انتظاراتِ هر کلیسا را در دوره‌های گوناگون تاریخ‌اش برآورده نماید.

در این جستجو، یه ویژه شرق چنین تعلیم می‌دهد که برادران و خواهرانی هستند که روح به آنها موهبتِ راهنمایی را عطا کرده است. آنها مرجع‌های با ارزشی هستند چراکه امور را با نگاهِ محبت‌آمیزی که خدا با آن به ما نگاه می‌کند، می‌نگرند. مسأله این نیست که آزادیِ خودِ فرد انکار شود تا دیگران از او نگهداری کنند. این بهره‌برداری از عطیۀ راستینِ آگاهی قلبی است، تا بتوان یاریِ مهربانانه و استواری را برای یافتنِ راهِ حقیقت، دریافت کرد.

جهانِ ما به شدت به چنین راهنمایی‌های روحانی نیازمند است. او این راهنمایی‌ها را پیاپی رد کرده است، چراکه آنها چندان معتبر به نظر نمی‌رسیده‌اند یا الگوهای‌شان برای حساسیت‌های جاری، کهنه و نه چندان جذاب به نظر می‌رسیده است.

با این وجود یافتنِ راهنمایی‌های تازه برای جهان سخت دشوار است، بنابراین جهان، بدونِ الگو و مرجع، از ترس و عدم اطمینان رنج می‌برد. او که همگان را در روح، پدر است، اگر به راستی چنین است - و مردمانِ خدا همواره قابلیتِ خود را در بازشناختنِ او نشان داده‌اند - دیگران را با خود برابر نمی‌کند، اما آنان را یاری می‌کند تا راهِ ملکوت را پیدا کنند.

به یقین موهبتِ زندگیِ راهبان و راهبه‌ها، که حافظِ عطیۀ راهنمایی در روح بوده، در انتظارِ بازشناسی شایسته است، به غرب نیز عطا شده است. باشد که در این بستر و هر جا که فیض، الهام‌بخش این وسایلِ ارزشمندِ رشدِ باطنی است، مسئولان، این عطیه را پرورش دهند و از آن به نیکی استفاده کنند و باشد که همه از آن بهره‌مند شوند. و این چنین آنان در سفرِ ایمانِ خود، آسایش و پشتگرمیِ عظیمِ پدر را در روح، تجربه خواهند کرد.

## مشارکت و خدمت

۱۴). به ویژه در جداییِ تدریجی از آن چیزهایِ دنیوی که مانعِ راهِ مشارکت با خداوند می‌شوند، راهب جهان را جایی می‌بیند که زیباییِ آفریدگار و محبتِ آن رهایی‌بخش در آن باز می‌تابند. راهب در این دعاها نیایشِ طلبِ روح-القدس در جهان را ادا می‌کند و یقین دارد که دعایش شنیده خواهد شد، چراکه این شرکت در دعایِ خودِ مسیح است. به این ترتیب او در خود، جوششِ محبتی عظیم برای انسانیت را احساس می‌کند، محبتی که نیایشِ شرقی اغلب آن را به عنوانِ صفتی از خداوند ستایش می‌کند، آن دوستِ آدمیان که در تقدیمِ پسرش تردید نکرد باشد که جهان نجات یابد. راهب با این خصیصه گهگاه می‌تواند این امر را نظاره کند که جهان از پیش با کارِ خداگونهٔ مسیح، که مرد و برخاست، دگرگونی یافته است.

هر راهی که روح برای راهب در نظر داشته باشد، راهب همواره اساساً مردِ مشارکت است. این نام از زمانِ باستان به شیوۀ زندگیِ دیرنشینِ گروهی اشاره داشته است. رُهبانیت به ما نشان می‌دهد که هیچ دعوتِ راستینی نیست که از کلیسا و برای آن زاده نشده باشد. تجربهٔ راهبانِ بسیاری که با اشتیاقی شگفت‌انگیز و با آوازی بی‌وقفه در

حجره‌های خود، نه تنها برای آدمی بلکه برای هر آفریده‌ای، دعا می‌کنند تا همگان به جریان رستگارکنندهٔ محبتِ مسیح بگروند، گواه این امر است.

این راه آزادیِ درونی در گشودگی در برابر دیگری، راهب را به مرد نیکوکاری تبدیل می‌کند. اجتماع رهبانی شرقی در مکتبِ پولس رسول که نشان داد که محبت تحققِ شریعت است (رو ۱۳ : ۱۰)، همواره مراقب این بوده است که برتریِ محبت بر هر قانونی را تضمین کند.

این مشارکت، نخست و بیش از هر جا، در خدمت به برادرانِ زندگیِ رهبانی آشکار می‌شود، اما همچنین شامل اجتماعِ کلیسایی نیز می‌شود، با شکل‌های که بسته به زمان و مکان متفاوت اند، از کمک اجتماعی تا موعظهٔ کردن به شکلِ سیار. کلیساهای شرق، با شروع کردن از مژده‌رسانی، یعنی بالاترین خدمتی که یک مسیحی می‌تواند به برادرش انجام دهد و در پی آن با شکل‌های بسیار خدمتِ معنوی و اجرایی، این تلاشها را با سخاوتِ عظیمی به انجام رسانده اند. در واقع می‌توان گفت که رهبانیت در باستان - و در زمانهای گوناگون در طول اعصارِ بعدی نیز - ابزارِ برجستهٔ مژده‌رسانی به مردمان بوده است.

## فردی در رابطه

۱۵). زندگی راهب شاهدهی است بر وحدتی که در شرق، میانِ الاهیات و معنویت وجود دارد: فردِ مسیحی و به ویژه راهب، بیش از جستجویِ حقایقِ انتزاعی، می‌داند که خداوندش به تنهایی، حقیقت و زندگی است، اما همچنین می‌داند که او راه ( یو ۱۴ : ۶ ) رسیدن به این دو نیز است؛ بنابراین دانش و مشارکت یک واقعیت اند: از فرد به خدایی که سه شخص است، از راهِ تنیافتِ سخنِ خدا.

شرق ما را یاری می‌کند تا معنایِ مسیحیِ فردِ انسانی را با غنایی از عناصر بیان کنیم. این معنا بر تنیافت متمرکز است، که آفرینش نورِ خود را از آن می‌گیرد. کمالِ فراخوانِ آدمی، در مسیح یعنی خدای راستین و انسان راستین، آشکار شده است.

کلام، انسانیت را بر خود گرفت تا آدمی خدا شود. بنابراین آدمی که پیوسته طعمِ تلخِ محدودیت و گناه را می‌چشد، خود را خود را در اتهام و پریشانی رها نخواهد کرد، چرا که او می‌داند که قدرتِ الوهیت در درونِ او در کار است. مسیح، انسانیت را بدونِ جدایی از طبیعتِ الهی‌اش و بدونِ سردرگمی پذیرفت، و آدمی تنها رها نشده است تا از هزاران راه بی‌نتیجه، برای صعود به سوی آسمان تلاش کند. خیمهٔ شکوهی هست که همانا شخصِ مقدسِ خداوند عیسی مسیح است، آنجا که الوهیت و آدمی در پذیرشی که هرگز از هم نخواهد گسست، دیدار می‌کنند. کلام تن گرفت و در همه چیز، جز گناه، مانند ما شد. او الوهیت را در قلبِ بیمارِ انسانیت فرو می‌ریزد و با روح پدر در آن نفوذ کرده، آن را قادر می‌سازد که از راهِ فیض به خدا تبدیل شود.

اما اگر این امر - اصلِ مشارکت در محبت - پسر را به ما نموده است، پس نزدیکی به رازِ پدر را نیز به ما داده است. پس سه‌گانهٔ اقدس همچون اجتماعی از محبت بر ما ظاهر می‌شود: شناختنِ چنین خدایی به معنای احساس

کردنِ نیازِ مُبرمِ او به سخن گفتن با جهان و منتقل ساختنِ خویش است؛ و تاریخِ رستگاری چیزی نیست مگر تاریخِ محبتِ خدا برایِ موجودی که او را دوست داشته و برگزیده است، خواسته است او - چنان که بصیرتِ پدرانِ کلیسای شرق بیان می‌کند- " مطابقِ شمایلِ آن یکتا شمایل " باشد، شکل یافته به صورتِ تصویرِ آن یگانه تصویر، که یکتا پسری است که به وسیلهٔ آن تقدیس‌گر یعنی روحِ محبت، به مشارکت کامل درآورده شده است. حتی وقتی آدمی گناه می‌کند، این خدا او را می‌جوید و محبت می‌کند، باشد که رابطه از هم گسسته نشود و محبت همچنان ادامه پیدا کند. و خدا آدمی را در رازِ پسر دوست می‌دارد که خود را به مرگ بر صلیب، به دستِ جهانی که او را شناخت، سپرد، اما به عنوانِ ضمانتِ جاودانهٔ اینکه هیچ کس نمی‌تواند محبت را نابود کند، به وسیلهٔ پدر دوباره بر خیزانده شد، چراکه جلالِ خدا هر که در محبت سهیم است را لمس کرده: این است آن مردی که با محبت دگرگون شده و شاگردان بر کوهِ تابور او را نظاره کردند، مردی که همهٔ ما فراخوانده شده‌ایم تا او باشیم.

### سکوتی ستایشگرانه

۱۶). با این وجود، این راز پیوسته پوشیده است، پیچیده در سکوت، مبدا که به جای خداوند یک بُت آفریده شود. آدمی و خدا تنها در پالایشِ پیشروندهٔ آگاهیِ مشارکت دیدار خواهند کرد و هم‌ذات شدنِ جاودان‌شان در محبت را در آغوش خواهند کشید.

به این ترتیب، آنچه که (خداشناسی) سَلْبیِ شرق خوانده می‌شود زاده می‌شود: آدمی هر چه بیشتر در آگاهی از خداوند رشد می‌کند، بیشتر او را همچون رازی دست‌نیافتنی می‌یابد، رازی که جوهرِ آن را نمی‌توان به چنگ آورد. این را نباید با یک عرفانِ گنگ اشتباه کرد، که در آن بشر خود را در واقعیت‌های معماگونهٔ فاقدِ شخصیت گم می‌کند. برعکس، مسیحیانِ شرق، به خدا به عنوانِ پدر، پسر و روح‌القدس رو می‌کنند، یعنی اشخاصِ زنده‌ای که به شیوه‌ای مهربانانه حضور دارند، خدایی که آنان نیایشِ عبادی رسمی و فروتنانه و شکوهمند و ساده‌ای را خطاب به او ادا می‌کنند.

اما آنان چنین فکر می‌کنند که فرد، فراتر از هرچیز، در صورتِ آموختنِ یک سکوتِ نیایشی به این حضور نزدیک می‌شود، چرا که تعالیِ مطلقِ او در اوجِ آگاهی و تجربهٔ خدا قرار دارد. این بیشتر از طریقِ جذبِ نیایشی متنِ مقدس و آیینِ عبادی حاصل شده است تا مراقبهٔ نظام‌مند.

من می‌بینم که شیوهٔ نیایش و روشِ الاهیاتی‌ای که شرق ترجیح داده و به تمامی ایمانداران در مسیح پیشنهاد می‌کند، در پذیرشِ فروتنانهٔ مرزهایِ مخلوق در برابرِ تعالیِ بی‌پایانِ خدا بیان شده است. خدایی که هرگز از آشکار ساختنِ خود به عنوانِ خدا- محبت، یعنی پدرِ خداوندِ ما عیسی‌ مسیح، در شادیِ روح‌القدس باز نمی‌ایستد. باید اعتراف کنیم که همهٔ ما به این سکوت نیازمندیم، سکوتی که سرشار از حضورِ آن کسی است پرستیده می‌شود: در الاهیات، به منظورِ آنکه روحِ حکمت و معنویتِ خودِ او را به کمال به کار اندازیم؛ در نیایش، به منظورِ آنکه

هرگز فراموش نکنیم که دیدن خدا یعنی پایین آمدن از کوه با چهره‌ای چنان درخشان که ناگزیریم چهره خود را با نقابی بپوشانیم ( خرو ۳۴ : ۳۳ ) و گردهمایی‌های ما جایی برای حضور خدا و دوری از تمجید خویشتن فراهم کند؛ در موعظه، تا خود را چنین فریب ندهیم که توده‌ای از حرف کافی است تا مردم را به سوی تجربه خدا جذب کنیم؛ در تعهد، تا از گیر کردن در تقلایی بدون محبت و بخشش دوری کنیم. این چیزی است که آدمی، امروز به آن نیازمند است؛ او اغلب به سبب ترس از رویارویی با خودش و ترس از احساس خلای که در پی معنا است، ناتوان از سکوت است، او انسانی است که خود را با سر-و-صدا گر می‌کند. تمامی ایمانداران و نایمانداران به یکسان، نیازمند آموختن سکوتی اند که به آن دیگری، آن هنگام و آن گونه که او می‌خواهد، اجازه سخن گفتن می‌دهد و به ما اجازه می‌دهد تا کلامش را درک کنیم.

**دوم:**

### از آگاهی به رویارویی

(۱۷). سی سال از زمانی که اسقفان کلیسای کاتولیک، در شورایی با حضور برادران بسیار از کلیساها و اجتماعات کلیسایی دیگر، به صدای روح گوش سپردند می‌گذرد. روح در آن شورا، حقایق ژرفی درباره ذات کلیسا را روشن کرده و نشان داد که تمامی ایمانداران در مسیح، همه در سفر به سوی یک خداوند، که فیض او همه را تقویت و پشتیبانی می‌کند، بسیار از آنچه گمان می‌بردند به هم نزدیک‌تر اند. در آن نقطه دعوتی بیش از پیش برای وحدت پدیدار شد.

از آن زمان، مسیر قابل توجهی در راستای آگاهی دوسویه پیموده شده است. این امر بر احترام ما افزوده و بارها ما را قادر ساخته است که در راه محبت، که خود زیارت اتحاد است، با هم یک خداوند را نیایش کنیم و برای یکدیگر دعا نماییم.

پس از گامهای مهمی که پاپ پل ششم برداشت، من نیز آرزو داشته‌ام که مسیر آگاهی دوسویه در محبت ادامه پیدا کند. من بر محبت ژرفی که آن دیدار برادرانه، با سران و نمایندگان بسیاری از کلیساها و انجمن‌ها کلیسایی، در سالهای اخیر به من ارزانی داشته است، گواهی می‌دهم. ما نگرانی‌ها و انتظارات خود را با یکدیگر در میان گذاشتیم، ما با هم خواستار اتحاد میان کلیسایمان و صلح برای جهان شدیم. ما با یکدیگر برای خیر مشترک، احساس مسئولیت بیشتری کردیم، نه تنها به عنوان افراد، بلکه به عنوان مسیحیانی که شبان آنان یعنی خداوند، ایشان را ساخته است.

گهگاه، درخواست دیگر کلیساها که مورد تهدید و هجوم خشن و بد رفتاری قرار گرفته‌اند به رم رسیده است. رم در جستجوی گشودن قلبش به روی تمامی آنها بوده است. اسقف رم به محض آنکه توانسته است، صدای خویش را به یاری آنان برافراشته است، تا نیک‌خواهان، فریاد آن برادران و خواهران رنج‌دیده ما را بشنوند.



گناहانی را که برای اتحادی که خداوند برای مردمانش اراده کرده است، زیان بار اند را، باید قطعاً در میان گناهانی که نیازمند تعهدی عظیم به توبه و تحول اند، قرار داد. در درازای هزاره دوم، حتی بیش از هزاره نخست، جامعه کلیسایی "اغلب به وسیله خطاهای یکی از دو طرف" به سختی زخم برداشته است. چنین زخم‌هایی آشکارا با اراده مسیح در تعارض و سبب رسوایی در برابر جهان اند. شوربختانه، این گناهان گذشته هنوز بر دوش سنگینی می‌کنند و وسوسه‌هایی حاضر اند. جبران آنها و طلب جدی بخشش از مسیح ضروری است."

گناه جدایی ما بسیار جدی است: من احساس می‌کنم که ما نیاز داریم مشترکاً به روی روح گشوده‌تر باشیم، روحی که ما را فرا می‌خواند تا تحول پیدا کنیم، تا دیگران را با احترام برادرانه بپذیریم و به رسمیت بشناسیم، تا رفتارهای تازه و شجاعانه داشته باشیم، که ما را قادر سازند تا هر وسوسه بازگشت به گذشته را از میان ببریم. ما این نیاز را احساس می‌کنیم که باید از میزان مشارکتی که به آن رسیده‌ایم فراتر برویم.

(۱۸). من هر روز اشتیاق بیشتری دارم تا از تاریخ کلیساها فراتر برویم تا سرانجام، تاریخی از اتحادمان بنویسیم و به این ترتیب به زمانی بازگردیم که پس از مرگ و رستاخیز خداوند عیسی، انجیل در متنوع‌ترین فرهنگ‌ها پراکنده شد و بارورترین تعامل آغاز گردید که امروز، در آیین عبادی کلیساها هنوز شاهد آن هستیم. نامه‌های رسولان (دوم قرن ۹ : ۱۱-۱۴) و پدران کلیسا با وجود سختی‌ها و تفاوت‌ها، نشان‌دهنده پیوندهای بسیار نزدیک برادرانه در میان کلیساها است، پیوندهایی که در مشارکت کامل ایمان، با احترام به خصوصیات و هویت ویژه هر کدام وجود دارند.

تجربه مشترک شهادت، و تعمق بر کردار شهیدان هر کلیسا، که در تعلیم بسیاری از معلمان مقدس ایمان مشترک است، این احساس شگفت‌یگانی را، در تسهیم و تبادلی ژرف، تقویت می‌کند. پرورش تجربه‌های گوناگون زندگی کلیسایی، مانع از آن نشد که مسیحیان در روابط دوسویه، احساس کنند که در هر کلیسایی به یقین در خانه خود هستند، چراکه ستایش یک پدر، از راه مسیح و با روح القدس، با تنوع شگفت‌انگیز زبان‌ها و نغمه‌ها از تمامی آن کلیساها برخاسته؛ همه آنها گرد هم آمده بوده‌اند تا آیین سپاسگزاری را برگزار کنند، آیینی که نه تنها در معنویت و زندگی اخلاقی بلکه در ساختار خود کلیسا- با تنوع امور و خدمات آن و تحت رهبری اسقف، یعنی جانشین رسول- قلب و الگوی اجتماع کلیسایی است. شرکت کنندگان نخستین گردهمایی (شورای دوم واتیکان) شاهدان گویای این یگانگی پدیدار در عین گوناگونی اند.

حتی وقتی برخی سؤ تفاهم‌های جزئی قوت گرفته - اغلب با تأثیر عناصر سیاسی و فرهنگی -، به پیامدهای غم- انگیزی در روابط میان کلیساها انجامید، تلاش برای دعوت و پیشبرد وحدت کلیسا زنده باقی ماند. وقتی نخستین بار گفتگوی بین کلیسایی آغاز شد، روح القدس ما را قادر ساخت تا در ایمان مشترکمان استوار باشیم، یعنی ادامه کامل بشارت‌رسانی نخستین رسولی، و ما خداوند را با تمامی دل برای این سپاس می‌گزاریم.

اگرچه در نخستین سده‌های عصر مسیحیت، کشمکش‌ها از پیش به آرامی در بدنه کلیسا پدیدار شده بودند، نمی‌توان فراموش کرد که اتحاد میان روم و قسطنطنیه، با وجود دشواری‌ها در سراسر هزاره اول پابرجا ماند. ما بیش از پیش آموخته‌ایم که آنچه سبب پاره‌شدن پارچه یگانگی شد نه یک حادثه تاریخی یا صرف مسأله برتری، بلکه یک

بیگانگی پیشرونده بود، که در اثر آن، تفاوت دیگری، دیگر نه به شکل گنجینه مشترک بلکه به صورت یک ناسازگاری دیده می‌شد.

حتی وقتی (کلیسا در) هزاره دوم، با بی‌خبری دوسویه و تعصب بیشتر، سخت شدن جدل‌ها و جدایی را تجربه کرد، با این وجود ملاقات‌های سازنده میان رهبران کلیسا که خواهان تقویت روابط و پرورش تبادل بودند متوقف نشد. و تلاش‌های مقدس زنان و مردانی که، با شناختن موضع‌گیری یک گروه در برابر دیگری به عنوان گناهی بزرگ، و با محبت در یگانگی و نیکوکاری، از راه‌های بسیار کوشیدند تا جستجوی مشارکت را در نیایش، مطالعه و تأمل با رفتاری گشوده و صمیمانه، پیش ببرند، متوقف نشد.

تأملات شورای دوم واتیکان قصد داشت بر تمامی این کار ستودنی تمرکز کند و آن را به وسیله پاپ پل ششم و پاتریارک اعظم آتناگوراس اول، به نمادی برای بطلان تکفیر دوسویه که از سال ۱۰۵۴ میلادی آغاز شده بود، تبدیل کند.

۱۹). در پی رویدادهای اخیر که اروپای شرقی و مرکزی را درگیر کرده است، راه محبت لحظات تازه‌ای از دشواری را طی می‌کند. برادران و خواهران مسیحی که از آزار رنج برده‌اند، با ترس و ظن به یکدیگر نگاه می‌کنند، درست هنگامی که چشم‌اندازها و امیدهای آزادی عظیم‌تری در حال پدیدار شدن است: آیا این یک خطر تازه و جدی گناه نیست که همه ما باید تمام تلاش‌مان را بکنیم تا بر آن غلبه کنیم- اگر می‌خواهیم مردمی که در جستجوی خدای محبت‌اند، بتوانند او را آسان‌تر بیابند- به جای آنکه از نو با زخم‌ها و کشمکش‌هایمان سبب رسوایی شویم؟ وقتی در جمعه نیک سال ۱۹۹۴، عالی‌جناب بارتلمیوی یکم، پارتریاک قسطنطنیه، تأمل خود را بر «راه صلیب» به کلیسای رم پیشکش کرد، من در تجربه اخیر شهادت، این مشارکت را فراخواندم: " ... ما از رم، از «تپه‌های صلیب‌ها»، با این شهادت‌ها متحد ایم، از جزایر سولووتسکیه تا بسیاری از دیگر اردوگاه‌های نابودی."

بنابراین به شدت ضروری است که از این جدی‌ترین مسئولیت آگاه شویم: امروز ما می‌توانیم در اعلام پادشاهی خدا همکاری کنیم و یا بار گناه یک جدایی تازه را بر دوش بکشیم. باشد که خداوند قلب‌هایمان را بگشاید، ذهن‌هایمان را متحول سازد و به ما شجاعت برداشتن گام‌های استوار را ارزانی کند، که قادر باشیم در صورت لزوم از کلیشه‌ها، از آسان تسلیم شدن و از بن‌بست، فراتر برویم.

اگر آنان که می‌خواهند نخستین باشند، فراخوانده شده‌اند تا خادم همه باشند، پس برتری محبت از شجاعت این نیکوکاری رشد خواهد کرد. من از خداوند می‌خواهم که به عنوان شاهد این اطمینان باطنی، نخست الهام‌بخش اعمال استوار در من و اسقفان کلیسای کاتولیک، باشد. عمق ذات کلیسا خواهان این است. هر بار که آیین مشارکت یعنی آیین سپاسگزاری را برگزار می‌کنیم، در می‌یابیم که ما با مشارکت در تن و خون مقدس، در آیین فیض بخش و در فراخوان به اتحاد مشارکت می‌کنیم. چطور می‌توانیم به تمامی معتبر باشیم اگر در برابر آیین سپاسگزاری، جدا از یکدیگر بایستیم، اگر نتوانیم مشارکت‌مان را در یک خداوند که به اعلام او به جهان فراخوانده شده‌ایم، زندگی کنیم؟

با نظر به محرومیتِ دوسویه‌مان از آیینِ سپاسگزاری، ما فقرِ خود را می‌بینیم و در می‌یابیم که باید تمام تلاش-مان را بکنیم تا آن روز فرارسد که با هم در یک نان و یک جام سهیم شویم. بنابراین دیگر بار آیینِ سپاسگزاری تماماً همچون پیش‌گوییِ ملکوتِ درک خواهد شد و این کلام از آیینِ سپاسگزاریِ بسیارِ کهن، با تمامی حقیقت‌اش طنین انداز خواهد شد: "درست چنان که این نانِ پاره، یک بار بر آن تپه‌ها پراکنده شد و دیگر بار گرد آمد و یکی شد، باشد که کلیسایِ ما نیز، از سراسرِ جهان، در ملکوتِ تو گرد آید."

## تجربهٔ اتحاد

۲۰). به ویژه، سالگردِ رویدادهای مهم، مشوقِ ما است تا به مهربانی و احترام به کلیساهای شرق رو کنیم. نخست، چنان که گفتیم، سدّمین سالگردِ نامهٔ رسولی Orientalium Dignitas. از آن زمان سیری آغاز شد که در میانِ بسیاری چیزهای دیگر سبب شد که در سال ۱۹۱۷ کنگرهٔ کلیساهای شرق آفریده شود و بنیادِ پاپی شرق توسطِ پاپ بندیکتِ پانزدهم تأسیس گردد. در نتیجه در ۵ ژوئن ۱۹۶۰، ژان بیست و سوم دبیرخانهٔ پیشبردِ اتحادِ مسیحی را بنیان نهاد و من اخیراً در ۱۸ اکتبر ۱۹۹۰، نظام‌نامهٔ قوانین کلیساهای شرق را به منظور حفظ و پیشبردِ خصوصیاتِ ویژهٔ میراثِ شرق منتشر کردم.

این‌ها نشانه‌های آن رفتاری است که کلیسای رُم همواره آن را بخشی جدایی‌ناپذیر از فرمانِ مسیح به پطرس رسول احساس کرده است: یعنی آنکه او برادرانش را در ایمان و یگانگی تأیید نماید. (لو ۲۲: ۳۲). تلاش‌های گذشته که از ذهنیت و درکِ حقایقِ کلیسا در آن دوران ناشی می‌شدند، محدود بودند. اما مایلم در اینجا دوباره تصریح کنم که این تعهد ریشه در حکمی دارد که به موجب آن پطرس (مت ۱۹: ۱۷-۱۹) می‌خواهد خود را در خدمتِ کلیسایی که در محبتِ متحد است قرار دهد.

"وظیفهٔ پطرس آن است که پیوسته در جستجویِ راههایی باشد که به حفظِ یگانگی کمک خواهند کرد. بنابراین او نباید مانع ایجاد کند بلکه باید راه‌ها را بگشاید. و این به هیچ روی با وظیفه‌ای که مسیح به او سپرده است که: "برادرانت را در ایمان استوار بدار"، در تضاد نیست. مهم است که مسیح این سخنان را درست زمانی گفت که پطرس قرار بود او را انکار کند، انگار خودِ استاد می‌خواست به پطرس بگوید: «به یاد داشته باش که خودِ تو هم ناتوانی و به تحوّل بی‌پایان نیاز داری. تو می‌توانی دیگران را تقویت کنی تنها تا آنجایی که از ضعفِ خودت آگاه باشی. من حقیقت را به عنوانِ مسئولیت به تو می‌سپارم، حقیقتِ عظیمِ خداوند را، که هدفِ آن رستگاریِ آدمیان است، اما این حقیقت را نمی‌توان موعظه کرد و به عمل درآورد، مگر با محبت.» (زیستنِ حقیقت در محبت؛ افسس ۴: ۱۵) این است آنچه همواره ضروری است."

امروز می‌دانیم که اتحاد فقط از راهِ محبتِ خدا به دست می‌آید، تنها اگر کلیساها با هم آن را در احترامِ کامل به سنت‌های یکدیگر و خودمختاریِ لازم بخواهند. ما می‌دانیم که این تنها بر پایهٔ محبتِ کلیساها روی می‌دهد، کلیساهایی که هرچه بیشتر احساس می‌کنند فراخوانده شده‌اند تا یکتا کلیسایِ مسیح را که از یک تعمیم و یک

آیین سپاسگزاری زاده شده است را اعلام کنند و می‌خواهند برادران یکدیگر باشند. چنان که در فرصتی دیگر گفته- ام: " کلیسای مسیح، یکی است. اگر جدایی‌ها وجود دارند، این یک چیز است؛ باید بر آنها چیره شد، اما کلیسا یکی است، کلیسای مسیح میان شرق و غرب تنها می‌تواند یکی باشد، یکی و متحد."

به یقین در چشم‌انداز امروز، به نظر می‌رسد که اتحاد راستین تنها در احترام کامل به جایگاه دیگری ممکن است بدون ادعای اینکه تمامی آداب و رسوم و سنت‌ها در کلیسای لاتین کاملتر و بهتر است برای نشان دادن کمال آموزه صحیح؛ و دیگر بار، پیش از این اتحاد باید یک آگاهی وجود داشته باشد نسبت به مشارکتی که در تمام کلیسا نفوذ می‌کند و به یک توافق میان رهبران محدود نمی‌شود. امروز ما آگاهییم - و این بارها تصریح شده است - که اتحاد آنگونه و آن زمان که خداوند بخواهد، به دست خواهد آمد و این نیازمند همیاری در حساسیت و خلاقیت محبت و احتمالاً فراتر از شکل‌های آزموده شده در تاریخ است.

۲۱). کلیساهای شرقی که وارد مشارکت کامل با رُم شده‌اند، آرزو دارند که مطابق میزان بلوغ آگاهی کلیسایی دوران، نمود این همبستگی باشند. آنها با ورود به کلیسای کاتولیک به هیچ روی تمایل نداشتند که وفاداری به سنت خود یعنی سنتی که در درازای قرون، قهرمانانه و گاه با ریختن خون خود بر آن شهادت داده اند را انکار کنند. و اگر گاهی در روابطشان با کلیساهای ارتدکس، سوءفاهم‌ها و مخالفت‌های آشکاری سر بر آورده اند، همه ما می- دانیم که باید بی‌وقفه خواستار رحمت الهی باشیم و قلبی تازه را بطلبیم که فراتر از هر اشتباهی که سبب رنج و صدمه شده است، قادر به آشتی باشد.

بارها تأکید شده است که اتحاد کامل کلیساهای کاتولیک شرقی با کلیسای رُم که پیش از این به دست آمده است، نباید به معنی کاهش آگاهی از اعتبار و اصالت خود آنها تلقی شود. هر جا که این امر ظاهر شده است، شورای دوم واتیکان آنان را ملزم کرده است تا هویت کامل خود را بازیابند، چراکه آنان " این حق و این وظیفه را دارند که خود را بر اساس نظام ویژه خود، اداره کنند، چرا که اینها توسط سنت کهن ضمانت شده است، و برای آداب و رسوم ایمانداران و خیر روح شان مناسب تر است."

این کلیساها حامل زخمی غم‌انگیز اند، چراکه هنوز با وجود سهیم بودن در میراث پدران شرق، از مشارکت کامل با کلیساهای ارتدکس شرق باز داشته شده‌اند. یک تحول پیوسته مشترک برای آنان ناگزیر است تا جدی و مصمم به سوی درک دوسویه پیش بروند. تحول همچنین از کلیسای لاتین نیز انتظار می‌رود، باشد که او به شأن مسیحیان شرق احترام گذاشته، به کمال از آن قدردانی کند، و با سپاسگزاری گنجینه‌های روحانی کلیساهای کاتولیک شرق را برای منفعت تمامی اجتماع کاتولیک بپذیرد؛ باشد که کلیسای کاتولیک استوارانه، بسا بیش از پیش، نشان دهد که شرق مسیحی را تحسین کرده و آن را ارج می‌نهد و مشارکت آن را در تحقق کامل جهانگیر شدن کلیسا تا چه حد ضروری می‌داند.

## دیدار با یکدیگر، شناختن یکدیگر و کارکردن با یکدیگر

۲۲). من بسیار مشتاقم که سخنانی که پولس قدیس از شرق خطاب به ایمانداران کلیسای رُم ادا کرد، امروز با نظر به برادران و خواهران در کلیساهای شرق، دوباره بر لبان مسیحیان غرب جاری شود: "نخست، خدای خود را به واسطه عیسی مسیح، به خاطر همه شما شکر می‌گزارم زیرا آوازه ایمان شما در همه عالم پیچیده است" (روم ۱: ۸). سپس رسول امت‌ها بی‌درنگ و با اشتیاق تمایل خود را چنین اعلام کرد: "زیرا مشتاق دیدارتان هستم تا عطایی روحانی به شما برسانم که موجب استواری‌تان گردد؛ یعنی تا من و شما هر دو از ایمان یکدیگر دلگرم شویم (روم ۱: ۱۱-۱۲).

در اینجا پویایی ملاقات به طرزی شگفت‌انگیز تصویر شده است: آگاهی از گنجینه ایمان دیگری - که من تلاش کردم تا آن را توصیف کنم - خود به خود انگیزه‌ای برای یک ملاقات تازه و صمیمانه‌تر میان خواهران و برادران ایجاد می‌کند، که تبادل دوسویه راستین و بی‌ریایی خواهد بود. این انگیزه‌ای است که روح، پیوسته آن را به کلیسا الهام می‌کند و به ویژه در هنگام سختی‌های بزرگ، بیشتر می‌شود.

۲۳). همچنین به خوبی آگاهم که اکنون برخی تنش‌ها میان کلیسای رُم و برخی کلیساهای شرقی، مسیر رعایت ارزش دوسویه، در راستای مشارکت آینده راه، دشوارتر می‌کنند. در چنین دوران مهمی در حیات جهان، به ویژه در اروپای شرقی که رویدادهای تاریخی غم‌انگیز اخیر اغلب حتی کلیساهای شرقی را از فرمان مؤدبه‌رسانی که خود به شدت آن را احساس می‌کرده‌اند، باز داشته است، این گُرسی رُم بارها در راستای پیشرفت مشترک تمامی کلیساهای رهنمودهایی صادر کرده است.

امروز، آزادی‌های بیشتر فرصت‌های تازه‌ای در اختیار آنان گذاشته است، گرچه وسایلی که در دسترس آنان قرار دارند به سبب شرایط دشوار کشورهایشان محدود است. مایل‌ام قویاً تأیید کنم که اجتماع‌های (کلیسایی) غرب آماده‌اند تا افزایش این مأموریت "مؤدبه‌رسانی نخستین" را از هر راه، تشویق نمایند، که تجربه اندوخته شده در سالهایی که نیکوکاری آزادانه‌تر انجام می‌شده را در اختیار آن کلیساهای قرار می‌دهد - و بسیاری از پیش در این مسیر مشغول کار اند.

وای بر ما اگر فراوانی برخی، سبب تحقیر دیگران یا رقابت بی‌ثمر و ننگ‌آور شود. اجتماع‌های غربی به سهم خود، این امر را بیش از هر چیز وظیفه خود می‌دانند، که تا جای ممکن، در پروژه‌های خدماتی با برادران و خواهران در کلیساهای شرقی مشارکت کنند و یا آنان را یاری کنند تا در آنچه را که برای یاری مردمانشان انجام می‌دهند، به نتیجه موفقیت‌آمیز برسانند. به هر ترتیب، در سرزمین‌هایی که هر دو طرف در آن حاضر اند، اجتماع‌های غربی هرگز رفتاری که بتواند بی‌اعتنایی نسبت به تلاشهای طاقت‌فرسای کلیساهای شرق به نظر بیاید، از خود نشان نخواهند داد، تلاشهایی که آنان به اعتبار خود، با ناپایداری منابعی که در اختیار دارند، انجام می‌دهند.

گسترش نیکوکاری‌های مشترک برای یکدیگر و باهم برای آنانکه در نیاز اند، همچون رفتاری با تأثیری آنی ظاهر خواهد شد. دوری از این کار و یا حتی شاهد کارهای مخالف این بودن، سبب خواهد شد که تمامی آنان که ما را

ملاحظه می‌کنند، فکر کنند که هر تعهدی برای نزدیکی در محبت میان کلیساها، تنها بیانیه‌ای انتزاعی است بدون اعتقاد یا استواری.

احساس می‌کنم که دعوت خداوند به کار در تمامی زمینه‌ها، برای تضمین اینکه تمامی ایمانداران در مسیح، با هم بر ایمان‌شان گواهی بدهند، اساسی است، به ویژه در سرزمین‌هایی که فرزندان کلیسای کاتولیک-لاتین و شرقی- و فرزندان کلیسای ارتدکس، با شمار بسیار در کنار هم زندگی می‌کنند. پس از رنج شهادت مشترک ایمانداران برای مسیح، تحت فشار نظام‌های خداناباور، زمان آن رسیده است تا اگر لازم باشد، آنان برای آنکه هرگز در شهادت محبت میان مسیحیان شکست نخورند رنج ببرند، چراکه حتی اگر ما تن خود را به شعله‌های آتش بسپاریم اما محبت نداشته باشیم، بی‌فایده خواهد بود (اول قرن ۱۳ : ۳) ما باید سخت دعا کنیم که خداوند ذهن‌ها و قلب‌هایمان را نرم کند و به ما صبر و فروتنی عطا فرماید.

۲۴). به باور من یک راه مهم برای رشد و یگانگی دوسویه و به ویژه شامل بهبود بخشیدن آگاهی‌مان نسبت به یکدیگر است. فرزندان کلیسای کاتولیک از پیش راهی را که کرسی رسولی برای دستیابی به این امر نشان داده است می‌دانند: شناخت آیین‌های عبادی کلیساهای شرق؛ به منظور ژرفابخشی به دانش‌شان درباره سنت‌های روحانی پدران و معلمان شرق مسیحی؛ برای پیروی از الگوی کلیساهای شرق در درونی‌سازی فرهنگی پیام انجیل؛ برای مبارزه با تنش‌های میان مسیحیان لاتین و مسیحیان شرق و تشویق گفتگوی میان کاتولیک‌ها و ارتدکس‌ها؛ به منظور تربیت الهی‌دانان، واعظان، تاریخ‌دانان، شرع‌شناسان در مؤسسات تخصصی برای کلیسای شرق، که به نوبه خود می‌توانند آگاهی از کلیسای شرق را گسترش دهند؛ به منظور ارائه درس‌های مناسب درباره این موضوعات در مدارس دینی و دانشکده‌های الهیات، به ویژه به کشیشان آینده. اینها توصیه‌های بسیار دقیقی است که مایلیم با نیرویی خاص بر آنها تأکید کنیم.

۲۵). افزون بر آگاهی، احساس می‌کنم که دیدارکردن با یکدیگر بسیار مهم است. امیدوارم که دیرها تلاش خاصی در این رابطه کنند، به ویژه به خاطر نقش یکتایی که زندگی رهبانی در کلیساها بازی می‌کند و به خاطر جنبه‌های وحدت‌بخش بسیاری که در تجربه رهبانی، و بنابراین در آگاهی روحانی در شرق و غرب وجود دارد. شکل دیگری از ملاقات، شامل پذیرفتن استادان و دانشجویان ارتدکس در دانشگاه‌های پای و دیگر نهادهای دانشگاهی کاتولیک است.

ما برای گسترش هرچه بیشتر این پذیرش، به انجام هر آنچه می‌توانیم ادامه خواهیم داد. باشد که خداوند نیز تأسیس و توسعه مکان‌هایی که به ویژه برای پذیرایی از برادران شرق تدارک دیده شده را برکت دهد و چنین جاهایی را در شهر رُم نیز متبارک سازد، جایی که نگهدارنده خاطره زنده و مشترک رهبران رسولان و شهیدان بسیار است.

مهم است که دیدارها و تبادل نظرها باید به گسترده‌ترین شکل و شیوه، شامل اجتماع‌های کلیسایی نیز باشد. برای نمونه می‌دانیم که فعالیت‌های بین نواحی کلیسایی نظیر "خواهر خواندن" (کلیساهای دو شهر) چقدر می‌توانند برای غنای دوسویه فرهنگی و روحانی و همچنین برای تجربه نیکوکاری، مثبت باشند.

نظر من دربارهٔ زیارت‌های مشترک به مکان‌هایی که تقدس در آنها به شکلی خاص نمود پیدا کرده است، به همراه یادآوری زنان و مردانی که با قربانی زندگی‌هایشان در هر عصر، کلیسا را غنی کرده‌اند، بسیار مثبت است. در این مسیر، همچنین بسیار پرمعنی خواهد بود که باهم، تقدس آن مسیحیانی را به رسمیت بشناسیم که در دهه‌های اخیر، به ویژه در کشورهای اروپای شرقی، خون‌شان برای یک ایمان در مسیح ریخته شد.

۲۶. وقتی بسیاری از ایمانداران کلیساهای شرقی که سرزمین‌شان را رها کرده‌اند، در محیط غالباً لاتین زندگی می‌کنند، فکر، به طرزی خاص به سمت پراکندگی قوم اسرائیل در عهد قدیم می‌رود. این جاها، که تماس صلح‌آمیز در یک جامعهٔ کثرت‌باور آسان‌تر است، می‌توانند محیطی آرمانی باشند برای بهبود و تقویت همکاری میان کلیساهای در تربیت کشیشان آینده و در پروژه‌های شبانی و خیریه، همچنین برای آنانکه از شرق آمده‌اند.

من به ویژه، به مسیحیان لاتین این کشورها اصرار می‌کنم که اصولی که توسط این کرسی رسولی دربارهٔ همکاری بین‌کلیسایی و مراقبت شبانی از ایمانداران کلیساهای کاتولیک شرقی صادر می‌شود را، مخصوصاً هنگامی که آنها از سلسله مراتب کلیسایی خود محروم اند، با دقت بررسی کرده، کاملاً درک نموده و وفادارانه به کار بندند.

من از اسقفان و روحانیان کاتولیک شرقی می‌خواهیم که با نمایندگان کلیسای لاتین برای یک خدمت رسولی مؤثر همکاری نزدیک داشته باشند، خدمتی که چندپاره نیست، به ویژه هنگامی که قلمرو آنها سرزمین‌های بسیار را پوشش می‌دهد، یعنی جایی که نبود همکاری، در واقع به معنای انزوا است. اسقفان کاتولیک شرقی از هیچ‌گونه تشویق فضای برادرانه، ارج‌گزاری و همکاری دوسویهٔ صمیمانه با برادران کلیسای شرقی فروگذار نخواهند کرد، برادران کلیساهایی که ما هنوز در مشارکت کامل با آنها یگانه نشده‌ایم، به ویژه آنانکه که به یک سنت کلیسایی واحد تعلق دارند.

از آنجا که در غرب، کشیشان شرقی نیستند تا از ایمانداران کلیساهای کاتولیک شرقی مراقبت کنند، نمایندگان لاتین و همکاران آنها باید چنان کنند که آن ایمانداران با دانش و آگاهی از سنت خود رشد کنند و نیز باید از آنان دعوت شود تا با ادای سهم ویژهٔ خود، در رشد اجتماع مسیحی همکاری فعال داشته باشند.

۲۷. با نگاه به رهبانیت، با در نظر گرفتن اهمیت آن در مسیحیت شرقی، آرزو داریم تا دیگر بار رهبانیت در کلیساهای کاتولیک شرقی شکوفا شود و از تمامی آنان که احساس می‌کنند به احیای آن فراخوانده شده‌اند، پشتیبانی شود. در واقع در شرق، پیوندی ذاتی میان نیایش آیینی، سنت روحانی و زندگی رهبانی وجود دارد، به ویژه به این دلیل، نوسازی به‌سامان و پُرانگیزهٔ زندگی رهبانی، می‌تواند به معنای باروری راستین کلیسایی برای آنان نیز باشد.

و نیز نباید فکر کرد که این کار، از تأثیر خدمت شبانی خواهد کاست، که در واقع با چنین معنویت نیرومندی تقویت خواهد شد، و بنابراین دیگر بار جایگاه آرمانی خود را خواهد یافت. این امید همچنین شامل پراکندگی سرزمین‌های اروپای شرقی نیز می‌شود، آنجا که حضور دیرهای شرقی، به کلیساهای شرقی در آن کشورها استواری بسیار می‌بخشد و یاری ارزشمندی به زندگی دینی مسیحیان غرب خواهد کرد.

## سفر به همراه یکدیگر به سوی آن « روشنائی خاورزمین »

۲۸). در جمع‌بندی این نامه، دیگر بار به برادران و خواهران، پاتریارک‌ها، اسقفان و کشیشان و خادمان کلیسا، راهبان و راهبه‌های گرامی، زنان و مردان کلیساهای شرقی می‌اندیشیم.

در آستانه هزاره سوم، همه ما در گرسی‌های (رسولی) خود فریادِ ستم‌دیدگانی را که زیر بار تهدیدهای سخت به سر می‌برند را می‌شنویم، آن‌انکه حتی شاید بدون آنکه بدانند، اشتیاقِ شناختنِ خدا را در محبت او دارند. این افراد احساس می‌کنند، که اگر پذیرای آن باشند، یک پرتو نور قادر است سایه‌هایی را که افقِ مهربانی پدر را پوشانده اند، نابود کند.

مریم، آن "مادرِ آن ستاره بی‌افول"، "سپیده‌دمانِ روزِ رازآمیز"، "طلوعِ خورشیدِ جلال"، به ما آن روشنائیِ خاورزمین را نشان می‌دهد.

در شرق، هر روز خورشیدِ امید از نو طلوع می‌کند، آن نوری که زندگی را به نژادِ انسانی باز می‌گرداند. برطبق تصویری دوست‌داشتنی، منجی ما از شرق باز خواهد آمد (مت ۲۴ : ۲۷).

زنان و مردانِ شرق برای ما نمادی از خداوند اند که باز می‌آید. ما نمی‌توانیم آنان را فراموش کنیم، نه تنها از آن رو که دوست‌شان داریم، بلکه همچنین از آن رو که حسرتی مقدس برای سده‌هایی که در مشارکتِ کاملِ ایمان و محبت زیسته‌شده اند، ما را برمی‌انگیزد و ما را برای گناهان و سوْتفاهم‌هایمان سرزنش می‌کند: ما جهان را از یک گواهی توأمان که احتمالاً می‌توانست، از بسیاری از مصیبت‌ها پیشگیری کند و حتی مسیرِ تاریخ را دگرگون سازد، محروم کردیم.

با دردمندی از این امر آگاهیم که نمی‌توانیم هنوز در یک آیینِ سپاسگزاری شریک شویم. اینک که هزاره به پایانِ خود نزدیک می‌شود و نگاه ما به خورشیدی که طلوع می‌کند خیره می‌شود، ما با سپاسگزاری، این زنان و مردان را در برابرِ چشمان و در قلب‌هایمان می‌بینیم.

پژواکِ انجیل - کلامی که ناامید نمی‌سازد- که تنها با جدایی ما ضعیف می‌شود، همچنان به قوتِ طنینِ انداز است که : مسیح، ندا در می‌دهد اما آدمی، شنیدنِ آوای او را دشوار می‌یابد چرا که ما نمی‌توانیم با سازگاری به آن گوش بسپاریم. ما با هم به فریادِ آنانی گوش می‌دهیم که می‌خواهند تمامی کلامِ خدا را بشنوند. کلامِ غرب نیازمندِ کلامِ شرق است، باشد که کلامِ خدا روشنتر از همیشه، غنای بی‌پایانِ خود را آشکار نماید. کلام‌های ما برای همیشه در اورشلیم آسمانی ملاقات خواهند کرد، اما ما می‌خواهیم و آرزو داریم که پیش‌بینی این دیدار، در کلیسای مقدس انجام شود، کلیسایی که هنوز در مسیرِ خود به سوی کمالِ ملکوت است.

باشد که خداوند، زمان و فاصله را کوتاه گرداند. باشد که مسیح، آن روشنائیِ خاورزمین، به زودی زود، چنان کند تا ما کشف کنیم که در واقع، با وجودِ سده‌های بسیارِ دوری، ما بسیار نزدیک بوده‌ایم، چرا که با هم به سوی یک خداوند و بنابراین - شاید بدون آنکه بدانیم- به سوی یکدیگر گام برداشته‌ایم.



باشد که مردمان هزارهٔ سوم بتوانند از این کشف بهره‌مند شوند، کشفی که سرانجام با کلامی که هماهنگ و بنابراین به تمامی باورپذیر است، و به وسیلهٔ برادران و خواهرانی موعظه می‌شود که یکدیگر را دوست می‌دارند و برای غنایی که مبادله می‌کنند، از همدیگر تشکر می‌نمایند.

پس با دستان پاک آشتی، خود را به خداوند تقدیم می‌کنیم و مردم جهان یک دلیل استوار دیگر برای ایمان و امید خواهند داشت.

با این امید برکت رسولی خود را به همگان عطا می‌کنم.

یادبود آیینی آتاناسیوس مقدس، اسقف و معلم کلیسا

دوم ماه می سال ۱۹۹۵

هفدهمین سال مقام پاپی

واتیکان

ژان پل دوم